

قصه‌های امیرعلی ۲

(ویراست جدید)

امیرعلی نبویان



نقش‌ونگار

فهرست

۷.....	در فاصله دو پاییز.....
۱۱.....	شیطان سر به زیر.....
۱۳.....	اسکی.....
۱۳.....	قسمت اول.....
۱۶.....	قسمت دوم.....
۲۰.....	چهارشنبه سوری.....
۲۷.....	عیدی.....
۲۷.....	قسمت اول.....
۲۹.....	قسمت دوم.....
۳۴.....	جام جهانی.....
۳۹.....	امتحان.....
۴۶.....	سرماخوردگی.....
۴۶.....	قسمت اول.....
۴۹.....	قسمت دوم.....
۵۴.....	اردو.....
۶۱.....	پا قدم.....
۶۶.....	امانت داری.....

۶۶	قسمت اول
۶۹	قسمت دوم
۷۳	دلالی
۸۰	ترس
۸۳	باد آورده
۸۸	به نام من، به کام مادر
۹۵	سالگرد ازدواج
۱۰۳	بلیط جشنواره
۱۱۱	غذای خانگی با سُس قمیز
۱۱۸	مزاحم تلفنی
۱۲۵	قوانین راهنمایی و رانندگی
۱۲۵	قسمت اول
۱۳۷	قسمت دوم
۱۳۱	خبر مرگ
۱۳۱	قسمت اول
۱۳۷	قسمت دوم
۱۳۷	قسمت سوم
۱۳۷	قسمت چهارم
۱۴۵	مهمان نوازی
۱۴۵	قسمت اول
۱۴۸	قسمت دوم
۱۵۲	قسمت سوم

در فاصله دو پاییز

منصور ضابطیان

جمعه شبی در اوایل پاییز ۱۳۸۹، رادیو هفت دو ماهی است که متولد شده. سرخوش از ایده‌ای که دارد روز به روز پیش می‌رود، با چند نفر از بچه‌ها در منزل آقای مسعود فروتن جمع شده‌ایم. در نیمه‌های مهمانی، پسر جوانی هم به ما اضافه می‌شود که ظاهراً اسمش «امیرعلی» است؛ خواهرزاده صاحبخانه. مسعود فروتن او را معرفی می‌کند و می‌گوید علاقه‌مند به نویسندگی است. دنیا دور سرم می‌گردد. دوباره یک علاقه‌مند نویسندگی که باید با او سروکله زد، کتاب لغت دستش داد، به او گفت که فعل و فاعل چیست و ... لبخند می‌زنم و جدی‌اش نمی‌گیرم. راستش قیافه‌اش هم به همه جور شغلی می‌خورد الا نویسندگی.

آن شب، پسر جوان، معذب به نظر می‌رسد. این را می‌شود از لبخندهای مصنوعی‌اش فهمید و این‌که از هر فرصتی استفاده می‌کند تا برای کاری از ما جدا شود و روی بالکن برود. توی نخش هستم و معلوم است که آن‌قدر از بودن در این جمع در عذاب است که دروغی با موبایلش حرف می‌زند که در جمع ما نباشد. چند روز بعد، آقای فروتن، امیرعلی را به دفتر برنامه می‌آورد و این بار رسماً

می‌خواهد او را در جمع نویسندگان بپذیریم. احترام آقای فروتن آن قدر هست که درخواستش را بپذیرم. گرچه پیش‌بینی‌ام این است که امیرعلی چند روزی در جمع ما می‌ماند و بعد خودش خودبه‌خود حذف می‌شود، آن هم این امیرعلی که من می‌بینم! اوایل آذرماه، امیرعلی رسماً به جمع ما می‌پیوندد. گوشه‌ای می‌نشیند و لبخند می‌زند، چای می‌خورد و ...

داریم آیت‌هایی را برای سالگرد علی حاتمی ضبط می‌کنیم. قبلاً گفته که عاشق علی حاتمی است. امتحانش می‌کنم؛ می‌خواهم متنی را در ارتباط با حاتمی بنویسد. یک ساعتی گم و گور می‌شود و بعد با یک برگه می‌آید. نوشته‌اش را تحویل می‌دهد و من می‌خوانمش. یک بار، دو بار، سه بار... حیرت‌انگیز است. باورم نمی‌شود که دایره واژگانش تا این حد وسیع باشد و تعبیری تا این حد ناب به کار برد. آن هم در چنین قرباتی با دنیای ذهنی حاتمی. متن آن قدر خوب است که شک می‌کنم شاید یک نویسنده کاملاً حرفه‌ای آن را نوشته باشد. متن‌های دیگری سفارش می‌دهم، یکی از یکی بهتر. سخت می‌نویسد، اما خوب می‌نویسد. نوشتنش شبیه زایمان زنی است که یک جنین پنج کیلو و چهارصد گرمی در شکم دارد. طولی نمی‌کشد که امیرعلی یکی از ما می‌شود. وارد استودیو که می‌شود با خودش شور و شادمانی می‌آورد. قاطی بچه‌ها می‌شود و پای ثابت همه بحث‌های اجتماعی، اخلاقی، فرهنگی، سیاسی، هنری و البته از همه بیشتر، ورزشی. در همه بحث‌ها سر آخر، کار به مسخرگی و لودگی می‌رسد که همه بچه‌های تیم در آن استادند و امیرعلی، استاد بزرگ.

اواخر اسفندماه می‌شود و ما داریم خودمان را برای ویژه برنامه‌های نوروزی آماده می‌کنیم. «قصه‌های خان‌جون» که هر شب پخش می‌شود در عید هم باید ادامه پیدا کند. نویسنده‌اش می‌خواهد به او فرصتی بدهیم که بتواند قصه‌های نوروزی‌اش را آماده کند. قرار می‌شود ده شب آن قصه‌ها پخش نشود. جای خالی قصه‌های خان‌جون را قصه‌های امیرعلی پر می‌کند. از او می‌خواهیم قصه‌های با حال و هوای امروزی بنویسد که طنز باشد، موضوع عشق و عاشقی نداشته باشد، ظرفیت ده شب را داشته باشد و ...

امیرعلی می‌رود و چند روز بعد با قصه‌های امیرعلی برمی‌گردد. قصه‌اش را می‌خواند و من می‌خندم... می‌خواند و می‌خندم... می‌خواند و کف زمین می‌افتم.

قصه‌ها را تصویب می‌کنیم و حالا می‌ماند مشکل اصلی، که چه کسی آن را بخواند. چند نفری می‌آیند و تست می‌زنیم. می‌خواند و نمی‌خندیم... می‌خواند و نمی‌خندیم... می‌خواند و ... روزهای پخش نزدیک و نزدیک‌تر می‌شود و ما هنوز به نتیجه‌ای نرسیده‌ایم. فکری به ذهنم می‌رسد و با محمد صوفی ریسک آن را می‌پذیریم؛ امیرعلی خودش قصه‌ها را بخواند، و می‌خواند... قصه اول، قصه دوم، قصه سوم ... مردم «امیرعلی» را می‌پذیرند و خوب جور می‌هم می‌پذیرند، آن قدر که دیری نمی‌گذرد که از همه کسانی که آیتم ثابت می‌خواند محبوب‌تر می‌شود و بخشی از تاروپود رادیو هفت.

اگر بشود حس پدر و فرزند را در یک برنامه تلویزیونی هم تعمیم داد «قصه‌های امیرعلی» فرزند رادیو هفت است، و حالا من